

تأثیر امنیت بر راهبرد اقتصادی چین در آسیای مرکزی

محمدحسن خانی^۱

پریسا شاهمحمدی^۲

محمدجواد سلطانی^۳

اولویت‌های امنیتی یک کشور تنها متأثر از شرایط داخلی آن نیست، بلکه افزون بر شرایط داخلی، گاه شرایط منطقه‌ای نیز در تعیین این اولویت‌ها عامل تعیین‌کننده‌ای به شمار می‌رود. تأثیر شرایط منطقه‌ای به ویژه زمانی است که کشور مورد مطالعه از یک اقتصاد رو به رشد برخوردار باشد. منطقه آسیای مرکزی پس از کسب استقلال حاصل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چنین تأثیری را بر اولویت‌های امنیتی چین رقم زد. چین در آسیای مرکزی به عنوان یک قدرت نوظهور جهانی به شمار می‌رود. این مسأله نه صرفاً از بعد اقتصادی، بلکه همچنین از حیث سیاسی و امنیتی نیز است.

پکن از دهه ۹۰ میلادی نگاه امنیتی را برای توسعه روابط با کشورهای آسیای مرکزی دنبال کرده است تا زمینه برای ورود دیگر عناصر همگراکننده نیز فراهم شود. به نظر می‌رسد، چین با این رویکرد می‌تواند هم به آسیای مرکزی به عنوان هدف و هم به عنوان وسیله دستیابی به اهداف دیگر استفاده کند.

مقاله حاضر بر این فرضیه تأکید دارد که چین در روابط و تعامل نوین با منطقه آسیای مرکزی امنیت موسع را در پیش گرفته است و منافع اقتصادی خود را در اولویت قرار داده است. بر این اساس، مقاله پیش‌رو در صدد تبیین این مطلب است که چین، چرا و چگونه راهبرد اقتصادی امنیت محور را در آسیای مرکزی دنبال می‌کند؟

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، چین، امنیت موسع، راهبرد اقتصادی و انرژی.

Email: mh_khani@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول، دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

Email: shahmohammadi.parisa@ase.ui.ac.ir

Email: mo.soltani@ase.ui.ac.ir

^۳ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۱۰، تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۲۰

مقدمه

تحولات عمیق سیاسی در یک منطقه می‌تواند تهدیدها و فرصت‌هایی را برای کشورهای همسایه پدید آورد. چنین تحولاتی به ویژه زمانی که دو طرف تهدیدهای مشترکی را تجربه می‌کنند به فرصتی برای اتحاد و همیاری برای سرکوب کردن تهدیدها مبدل می‌شود. منطقه آسیای مرکزی با تحول سیاسی عمیق خود در سال ۱۹۹۱، این فضای تهدید یا فرصت را برای چین پدید آورد. به دنبال استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، چین پس از روسیه دومین قدرتی بود که به فکر توسعه روابط خود از جهات مختلف با این جمهوری‌ها افتاد. امنیت و اقتصاد، مهم‌ترین عوامل مورد نظر چین در گسترش روابط خود با کشورهای آسیای مرکزی بود.

«مسائل امنیتی در قالب تعیین و توافق بر سر مرزها به ویژه با سه جمهوری قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان، نخستین مرحله آغاز روابط این کشور با جمهوری‌های آسیای مرکزی بود. به گونه‌ای که می‌توان پدید آمدن سازمان همکاری شانگهای را نمود آشکار این بعد از روابط دانست. توافق بر سر مرزها، قدم اول در راه ثبات سیاسی در چین و کشورهای آسیای مرکزی بود که زمینه را برای مطرح شدن دیگر تهدیدها و مقابله با آنها فراهم کرد؛ به گونه‌ای که چین با این جمهوری‌ها در مورد سه تهدید جدایی‌طلبی، اسلام‌گرایی و تروریسم توافق نظر دارد. این وضعیت، راهبرد امنیتی چین در آسیای مرکزی را مشخص می‌کند که در قالب همکاری با جمهوری‌های آسیای مرکزی برای غلبه بر تهدیدهای یادشده تعریف می‌شود» (Peyrouse, et. al., 2012: 11).

البته تعریف امنیت در داخل با همکاری طرفین، یک سوی قضیه است. سوی دیگر آن، محدود کردن یا ممانعت از ورود دیگر قدرت‌ها به ویژه آمریکا به آسیای مرکزی است. گسترش نفوذ اقتصادی بهترین وسیله برای وصول به این هدف است. این دو هدف، معرف راهبرد امنیتی چین در آسیای مرکزی است. گسترش نفوذ اقتصادی در آسیای مرکزی، اولویت راهبردی دوم چین در قبال این منطقه است. کشورهای آسیای مرکزی پس از استقلال برای جبران ضعف‌های اقتصادی خود و کاهش وابستگی به روسیه درصدد گسترش روابط با کشورهای دیگر به ویژه چین برآمدند تا ضمن تأمین کالاهای اساسی مورد نیاز، سرمایه‌گذاری خارجی برای توسعه اقتصادی خود را فراهم کنند. چین همین نگرش را به آسیای مرکزی دارد و به این منطقه به عنوان بازاری برای کالاهای خود نگاه می‌کند. در

بخش روابط اقتصادی چین و آسیای مرکزی، «انرژی» به عنوان مهم‌ترین مؤلفه به شمار می‌رود. کشورهای آسیای مرکزی به طور نابرابر از منابع انرژی گوناگونی برخوردارند. در حالی که قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان منابع انرژی فسیلی غنی به ویژه نفت، گاز و زغال سنگ دارند، دو کشور تاجیکستان و قرقیزستان با دارا بودن بیشترین منابع آبی آسیای مرکزی، توانایی تولید بیشترین میزان برق آبی را دارند. بنابراین آسیای مرکزی می‌تواند تنوع‌بخش منابع در دسترس چین باشد و این نکته از آن رو قابل تأمل است که سرمایه‌گذاری خارجی یکی از مؤلفه‌های مورد توجه هر دو کنشگر مورد مطالعه در این نوشتار است. نکته مهمی که این نوشتار به آن توجه می‌کند، آن است که روابط اقتصادی به ویژه در بخش انرژی در چارچوب سازمان همکاری شانگهای، می‌تواند چین و کشورهای آسیای مرکزی را به یکی از بلوک‌های مهم تولید (مصرف و بازار انرژی) در جهان تبدیل کند. چین در چارچوب راهبرد خود نیز در حال رقابت با قدرت‌های فرامنطقه‌ای به ویژه ایالات متحده آمریکا و روسیه است. اهمیت راهبرد اقتصادی - امنیتی چین در آسیای مرکزی از آن جا است که کشورهای دیگر مانند آمریکا و روسیه، امنیت و اقتصاد را مهم‌ترین مؤلفه‌های راهبردی خود در آسیای مرکزی می‌دانند و همین موضوع زمینه رقابت را میان این سه کشور در آسیای مرکزی فراهم می‌کند.

اولویت اصلی چین از نظر امنیت، تحکیم مرزهای خود و خاتمه درگیری‌ها بر سر تعیین حدود آن‌ها بوده است. بین سال‌های ۱۹۹۴ و ۲۰۰۲، پکن پیمان‌های تعیین حدود مرزی را با قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان امضا کرد و امروز مسأله ظاهراً حل شده است، این در حالی است که موضوع مدیریت رودخانه‌های مرزی با قزاقستان کماکان پا بر جا باشد. هدف امنیتی دوم، کنترل مهاجران اویغور آسیای مرکزی است که حدود ۳۰۰ هزار نفر هستند. این موضوع نیز امروز مهار شده است به صورتی که تمامی اقوام استقلال طلب پراکنده شده‌اند و اعلامیه‌های دوجانبه دوستی میان کشورهای آسیای مرکزی و چین، همه شامل شروطی برای جنگ مشترک علیه جدایی‌طلبی و گاه بیرون کردن اویغورها از چین هستند. به نظر می‌رسد چین به دنبال یک توافق امنیتی جامع با آسیای مرکزی بوده است تا چندان نگران تهدیدهای امنیتی سخت از این ناحیه نباشد. سازمان همکاری شانگهای در واقع نماد این توافق جامع است.

سازمان همکاری شانگهای نماد درگیری امنیتی چین در آسیای مرکزی است. زمانی که اهداف اصلی سازمان، یعنی تأمین صلح در مناطق مرزی اقمار شوروی سابق و تسهیل تعیین خطوط مرزی محقق شدند، این سازمان مسأله مشترک دیگری را برای خود مطرح کرد که دربرگیرنده سه شرط بنیادگرایی، تروریسم و جدایی طلبی بود.

سازمان همکاری شانگهای به تسهیل تنش‌های طولانی مدت بین روسیه و چین کمک کرده است تا ساز و کارهای همکاری جویانه‌ای را برای همسایگان چین پدید آورد و یک گفتمان مشترک بر مبنای زبان امنیتی چین در مورد سه تهدید یاد شده بنا کند. اکنون این نهادینه‌سازی حاصل شده و سازمان همکاری شانگهای با چالش‌های جدیدی روبه‌رو است و به نظر می‌رسد که این سازمان از سال ۲۰۰۸ وارد یک بحران بزرگ شده است. سازمان مزبور نه دارای هدفی بلندمدت است و نه اولویت‌های مشخصی را برای خود مشخص کرده است و همچنین به اختلاف‌های موجود در مورد اولویت‌های اعضا بی‌توجه بوده است. سازمان همکاری شانگهای به ویژه در هماهنگ‌سازی فعالیت‌های مشترک علیه قاچاق مواد مخدر و تبدیل شدن به چارچوبی برای بحث درباره مشکلات مربوط به آب به‌رغم تقاضا از سوی بیشکک، دوشنبه و تاشکند ناکام بوده است. این مشغله ذهنی، مانع کارایی این سازمان در آینده خواهد بود.

شکاف میان گفتمان سازمان درباره جنگ علیه تهدیدهای غیرسنستی و ساز و کارهایش که به صورت جمعی قابلیت دارند نیز شدید است. از آن‌جا که این نهاد به عنوان یک سازمان فراملی طراحی نشده بود، فاقد یک اتحاد نظامی مشخص مانند ناتو است و به نظر می‌رسد به دنبال ایجاد چنین ساز و کاری نیز نمی‌باشد. همچنین شایان ذکر است که ساختار ضد تروریستی که این سازمان در سال ۲۰۰۴ در تاشکند تأسیس کرد تاکنون در وضعیت ابتدایی باقی مانده و تحرک و پیشرفتی نداشته است. افزون بر آن، سازمان همکاری شانگهای، تمهیداتی چون ضمانت‌های نظامی برای مواجهه با بحران‌های داخلی اعضا و یا نیروهای واکنش سریع را پیش‌بینی نکرده است. سکوت سازمان همکاری شانگهای طی بحران سال ۲۰۱۰ قرقیزستان مؤید این مدعا می‌باشد. موفقیت‌های بزرگ این سازمان احتمالاً قرارداد استرداد مجرمین میان اعضا و ایجاد فهرست سیاه از تروریست‌ها است. بنابراین به نظر می‌رسد که سازمان همکاری شانگهای، انعکاسی از تمایل چین به حمایت از آنچه به اصطلاح «نظم سالم آسیای مرکزی» نامیده شده است، می‌باشد. این سازمان تاکنون راه کاری برای تهدیدهایی که

گریبانگیر خود کشورهای آسیای مرکزی است، مانند اختلاف‌های آبی و محیط زیست ارائه نکرده است.

اکنون به رغم حضور نظامی چین در آسیای مرکزی، این کشور قادر به رقابت با نقش عمده روسیه در این منطقه نمی‌باشد. تفاوت‌های فرهنگی و زبانی و نگرش محتاطانه کشورهای آسیای مرکزی در قبال چین، چشم‌انداز روشنی را برای گسترش نفوذ این کشور در منطقه به دست نمی‌دهد. از مصادیق این مدعا آن است که آموزش نظامیان آسیای مرکزی در روسیه انجام می‌شود چرا که این افراد قادر به تکلم به زبان چینی نیستند (Ibid, 12-13).

مقاله حاضر بر این فرضیه تأکید دارد که چین در روابط و تعامل نوین با منطقه آسیای مرکزی امنیت موسع^۱ را در پیش گرفته است و منافع اقتصادی خود را در اولویت قرار داده است. بر این اساس، مقاله پیش‌رو در صدد تبیین این مطلب است که چین، چرا و چگونه راهبرد اقتصادی امنیت محور را در آسیای مرکزی دنبال می‌کند؟

چارچوب نظری

مفهوم امنیت پس از پایان جنگ سرد تحولات بنیادینی به خود دیده است. از جمله نظریه‌های جدید در این زمینه، مفهوم امنیت در دیدگاه باری بوزان^۲ است که «امنیت موسع» نام دارد و یک دیدگاه پسا ساختارگرایانه به شمار می‌رود. مکتب کپنهاک^۳ که در برگیرنده نگاه بوزان است، امنیت را از جهات گوناگون مطالعه می‌کند و طرح موسعی را برای توسعه ابعاد امنیت ارائه می‌کند. بوزان امنیت تک بعدی را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی گسترش داد. مکتب کپنهاک مخالف دیدگاهی است که «جنگ» را هسته مطالعات امنیتی می‌داند. بوزان برای اثبات ضرورت موسع نمودن ابعاد امنیت این دلایل را بیان می‌کند: نخست افزایش شدت روابط، موجب تغییر چهره تهدیدهایی می‌شود که مسأله امنیت را تبیین می‌کنند. دوم در شکل امنیت موسع، مفهوم امنیت مانع از مخالفت مشکل‌آفرین آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان می‌شود. با این وجود امنیت نظامی هنوز یکی از مهم‌ترین ابعاد امنیت است. بوزان امنیت را رهایی از تهدید می‌داند. بنابراین نگاه به فراسوی مرزها برای تأمین امنیت وجود دارد. همان‌طور که ذکر شد، دیدگاه بوزان به امنیت

^۱ . Extended Security

^۲ . Barry Buzan

^۳ . Copenhagen School

به دیدگاه پسا ساختارگراها نزدیک است زیرا که هر دو دیدگاه ضمن قبول این که امنیت مفهومی بین ذهنی است به این موضوع نیز توجه دارند که «امنیت‌زدایی»^۱ در دوره جدید، رویکرد مناسب‌تری در سیاست خارجی است. با این حال این دو در برخی مؤلفه‌ها تفاوت‌هایی دارند. نزدیک شدن به تهدید، رویکردی فراساختارگرایانه است، یعنی تبدیل دشمن به دوست یا نزدیکی به تهدید برابر با کنترل آن تهدید یا نابودی آن است. در این چارچوب «همکاری» عنصر مهمی تلقی می‌شود. چنین نگرشی سر لوحه رهنامه امنیت بسیاری از کشورها پس از جنگ سرد است به ویژه قدرت‌های بزرگ به این دیدگاه گرایش یافته‌اند (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۲۴۳).

این تحول در نگرش به امنیت حاکی از تغییر نظام اعتقادی یک کشور تحت تأثیر شرایط داخلی و خارجی است. چین از جمله کشورهایی است که چنین نگرشی را پذیرفته است. در حالی که در دوره مائو^۲، نظریه واقع‌گرایی تهاجمی را پیشه ساخته بود و در برهه‌ای دیگر واقع‌گرایی تدافعی را دنبال می‌کرد، پس از جنگ سرد نگاهی متفاوت به امنیت را پذیرفت. در نگاه موسع چین به امنیت؛ مسائل اقتصادی، اجتماعی، نظامی و سیاسی با هم دنبال می‌شوند. گسترش روابط این کشور با همسایگان خود در آسیای مرکزی بیانگر این دیدگاه است. چنین نگرشی این امکان را به چین داده است تا مسائل امنیتی خود را حتی فراتر از آسیای مرکزی تعریف کند. چنان‌که چین آسیای مرکزی را وسیله‌ای برای دستیابی به خاورمیانه می‌داند. تهدید اسلام‌گرایی، پکن را به گسترش روابط با آسیای مرکزی و حتی دیگر کشورهای مسلمان دیگر سوق داده است. البته بعد اقتصادی در این زمینه نیز مهم است. به گونه‌ای که برطرف کردن مسائل مرزی، توجه به مسائل اقتصادی را نیز در نگاه امنیتی چین در اولویت قرار داد که انرژی بعد مهم این موضوع است. تلاش برای رفع تهدید جدایی طلبی با همین دیدگاه صورت گرفت. عنصر همکاری مؤلفه اساسی در این نگاه امنیتی چین است. نکته مهم در این نگاه مفهوم بین ذهنی امنیت است به گونه‌ای که کشورهای آسیای مرکزی و دیگر کشورها تهدیدهای امنیتی مشابه چین دارند. چنین نگرشی جنگ و بعد نظامی را مسأله اصلی نمی‌داند و در نتیجه همکاری جایگاه برتر را دارد. همین نگاه مشترک به چین این امکان را داده است با قدرت‌های فرامنطقه‌ای در نزدیکی خود مقابله

^۱. Desecuritization

^۲. Mao

کند. همکاری در چارچوب سازمان همکاری شانگهای تبلور این امکان‌پذیری است. این مقاله نشان می‌دهد که چین با نگاه موسع به امنیت چگونه توانسته است تهدیدهای امنیتی را که با کشورهای آسیای مرکزی مشترک بوده است، برطرف کند و هم به گسترش روابط فراتر از آن‌ها بپردازد. با این حال در این مسیر رفع تهدیدهای نظامی مرحله اولی است که زمینه توجه به مسائل دیگر به ویژه اقتصادی را فراهم می‌کند.

گفتمان امنیت انرژی در چین

زنجیره شکل‌های مختلف امنیت از جمله امنیت ملی، امنیت بین‌المللی، امنیت انسانی، امنیت اقتصادی و امنیت زیست محیطی، امروزه یک حلقه مهم دیگر نیز به نام امنیت انرژی پیدا کرده است. امنیت انرژی به عنوان مفهومی با اهمیت روزافزون، پس از افول رهیافت استقلال انرژی که بر خودکفایی و عدم استفاده از صادرات انرژی‌های کشورهای دیگر تمرکز داشت در شرایط وابستگی متقابل و جهانی شدن به منظور تأمین تقاضای انرژی کشورهای مصرف‌کننده از یک سو و برخورداری از درآمدهای حاصل از صادرات انرژی برای رشد و توسعه اقتصادی دولت‌های صادرکننده از سوی دیگر مورد توجه قرار گرفته است. برخی تحلیل‌گران غربی بر این باور هستند که مقام‌های چین تمایل دارند برای حفاظت از مسیرهای آسیب‌پذیر عرضه انرژی به نیروهای نظامی بیشتر تکیه کنند. برای نمونه در شماره ۲۰۰۶ گزارش سالانه دفاع ایالات متحده آمریکا درباره قدرت نظامی جمهوری خلق چین چنین آمده است:

«تضمین عرضه کافی منابع و مواد به صورت یکی از محرک‌های اصلی سیاست خارجی چین درآمده است و راهبرد پردازان جمهوری خلق چین به بحث درباره آسیب‌پذیری دسترسی کشورشان به راه‌های آبی بین‌المللی پرداخته‌اند و شواهد حاکی از آن است که چین در حال سرمایه‌گذاری بر روی سیستم‌های تسلیحاتی دریایی است که می‌توانند مبنای نیرویی با توانایی قدرت‌نمایی برای تضمین امنیت خطوط ارتباطی حیاتی دریایی و یا پهنه‌های ژئواستراتژیک مهم قرار گیرند» (US DoD, 2006:1). اگرچه این ابتکارها در مقایسه با تلاش‌های مشابه آمریکا هنوز نسبتاً چندان قابل ملاحظه نیست ولی حکایت از آن دارد که مقام‌های چینی نیز آماده‌اند برای پاسداری از جریان عرضه انرژی‌های حیاتی به ابزارهای نظامی متوسل شوند (Andrews-Speed et al., 2002).

«گفتمان امنیت انرژی چین»، بخشی از امنیت موسع مورد نظر چین است که بر اساس آن، دیگر صرفاً رهایی از تهدید مرزها حائز اهمیت نیست، بلکه امنیت اقتصادی نیز از جایگاه مهمی برخوردار است. از سوی دیگر، بازی جدید در آسیای مرکزی، بحث رقابت بر سر انرژی در چارچوب دیپلماسی خطوط لوله است که این موضوع هزینه کمتری برای تأمین امنیت چین دارد.

ظرفیت‌های انرژی آسیای مرکزی

با وجود پراکندگی منابع انرژی در آسیای مرکزی، این منطقه ظرفیت جذب سرمایه‌گذاری خارجی بالایی را در این بخش دارد. در میان جمهوری‌های آسیای مرکزی، قزاقستان از تنوع منابع انرژی قابل توجهی برخوردار است. قزاقستان از حیث برخورداری از منابع گازی اثبات شده، رتبه ۱۵ جهان را دارا می‌باشد. ۸۰ درصد گاز طبیعی قزاقستان در میدان‌های تنگیز^۱، کاشغان^۲ و قره‌چاگانک^۳ قرار دارد. میدان قره‌چاگانک بزرگترین میدان گازی قزاقستان است که ۱،۳۵ تریلیون متر مکعب گاز دارد. طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۲، قزاقستان حدود ۳۳۸ میلیارد متر مکعب گاز تولید کرده و قرار است این مقدار تا سال ۲۰۱۵ به ۶۳ میلیارد متر مکعب برسد (www.Cia.gov).

از طرفی ذخایر اثبات شده نفت قزاقستان در سال ۲۰۱۲، ۳۰ میلیارد بشکه برآورد شده است که رتبه دوازدهم جهان را برای این کشور رقم زده است. قزاقستان بزرگترین ذخایر نفت قابل استحصال دریای خزر را دارد. میدان نفتی کاشغان بزرگ‌ترین میدان نفتی قزاقستان است که ذخایر آن حدود ۱۰ میلیارد تن برآورد شده است که کنسرسیومی متشکل از ۷ شرکت آن را اداره می‌کنند. این میدان نفتی بزرگ‌ترین ذخیره کشف شده جهان در بیش از چهار دهه گذشته است. بیشتر منابع نفتی قزاقستان در شمال غربی این کشور قرار دارد و حدود ۸۶ درصد سرمایه‌گذاری‌ها در بخش نفت قزاقستان به شرکت‌های خارجی تعلق دارد (www.kepco.ir).

۱. Tangiz

۲. Kashagan

۳. Ckarachaganak

قزاقستان با ۲۸ درصد منابع اورانیوم جهان در سال ۲۰۰۹ در میان کشورهای تولید کننده این ماده معدنی رتبه اول را کسب کرد. این کشور در میان جمهوری‌های جدا شده از شوروی سابق، پس از روسیه دومین دارنده منابع زغال سنگ است (Doi, 2012: 12).

جمهوری ترکمنستان، دومین دارنده منابع انرژی در آسیای مرکزی است. گاز مهم‌ترین منبع انرژی در ترکمنستان است و میزان ذخایر گازی این کشور در سال ۲۰۱۱، ۷,۵۰۴ تریلیون متر مکعب برآورد شده است. نفت پس از گاز مهم‌ترین منبع انرژی در ترکمنستان است. ذخایر نفتی این کشور در سال ۲۰۱۲ حدود ۶۰۰ میلیون بشکه برآورد شده است که با این حساب ترکمنستان دومین کشور دارنده نفت در آسیای مرکزی و حائز رتبه ۴۴ در جهان است. ترکمنستان به علت داشتن گاز، قابلیت تولید انرژی برق را دارد. ظرفیت تولید برق ترکمنستان در سال ۲۰۱۲ نزدیک به ۱۵/۵ میلیارد کیلو وات ساعت بوده است. میزان ذخایر گازی ازبکستان نیز ۱/۸۴۱ تریلیون متر مکعب برآورد شده است که رتبه ۱۸ را در جهان به این کشور اختصاص داده است. میزان ذخایر ثابت شده نفت ازبکستان ۵۹۴ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۱ ارزیابی شده است که رتبه سوم را در آسیای مرکزی برای این کشور رقم زده است (www.globalsecurity.org).

دو جمهوری تاجیکستان و قرقیزستان از لحاظ منابع انرژی تفاوت آشکاری با سه جمهوری قبلی دارند. این دو جمهوری با وجود کمبود منابع انرژی فسیلی، بزرگ‌ترین دارندگان منابع آبی در آسیای مرکزی هستند. قرقیزستان دومین دارنده منابع آبی آسیای مرکزی، ۳۵۰۰ رودخانه دارد. سیردریا منشأ دومین رودخانه آسیای مرکزی است. در مجموع، ۸,۲۰۸ یخچال طبیعی در اندازه‌های متفاوت در قرقیزستان وجود دارد. با این حال منابع آبی، سهم کمی در تولید انرژی برق این کشور دارند. تولید برق این کشور در سال ۲۰۱۱، ۱۴/۹ میلیارد کیلووات ساعت بوده است (www.iea.org). تاجیکستان بیشترین منابع آبی را در آسیای مرکزی دارد که هم شامل یخچال‌های طبیعی و هم رودخانه‌های جاری می‌شوند. شبکه آب و هوایی تاجیکستان متشکل از ۲۵ هزار رودخانه به طول ۶۹,۲۰۰ کیلومتر است. یخچال‌های این کشور بیش از ۸/۴ هزار کیلومتر مربع مساحت دارند که حدود ۶ درصد قلمرو تاجیکستان را در برمی‌گیرد. بزرگ‌ترین یخچال این کشور فدچنکو^۱ نام دارد که بیش از ۷۰ کیلومتر طول و ۲ کیلومتر عرض دارد و ضخامت یخ آن یک کیلومتر

^۱ Fedchenko

است. آمودریا طولانی‌ترین رودخانه آسیای مرکزی از تاجیکستان سرچشمه می‌گیرد. دریاچه‌ها دیگر منابع آبی جمهوری تاجیکستان هستند. بیش از دو هزار دریاچه در تاجیکستان وجود دارد که بیشتر آن‌ها در کوهستان‌های پامیر و مرکز تاجیکستان قرار دارند (www.tajik-gateway.org). اما منابع آبی این دو جمهوری به دلیل ویژگی خاص خود (فرامزی بودن) رقابت را نه در قدرت‌های خارج از منطقه، بلکه در میان پنج جمهوری آسیای مرکزی افزایش می‌دهند. این ویژگی فرصتی برای کشورهای خارج از منطقه شده تا در رقابت بین جمهوری‌ها شرکت کرده و منافع خود را دنبال کنند. چین از جمله این کشورها است. از نظر چین سلطه روسیه یا آمریکا بر منابع انرژی آسیای مرکزی به منزله از دست دادن بازارهای این کشورها و کاهش نفوذ اقتصادی در آسیای مرکزی و سرانجام شکنندگی ثبات و امنیت خود است. در نتیجه ژئوپلیتیک آسیای مرکزی عاملی مهم برای نفوذ و امنیت اقتصادی این کشور تلقی می‌شود. چین برای جلوگیری از این شرایط از آغاز دهه ۲۰۰۰ روابط اقتصادی خود را با پنج جمهوری آسیای مرکزی برقرار کرده است به گونه‌ای که این کشور یکی از ارکان اصلی مبادلات اقتصادی جمهوری‌های آسیای مرکزی در سال ۲۰۱۲ بوده است (www.indexmundi.com/central asiacountries).

اهمیت اقتصادی آسیای مرکزی در سیاست خارجی چین

روابط کنونی چین و آسیای مرکزی را می‌توان متأثر از شرایط منطقه‌ای دانست. نخستین مرحله تعاملات این دو کنشگر، حل اختلافات مرزی بود. سه کشور آسیای مرکزی با جمهوری خلق چین دارای مرز مشترک هستند؛ قزاقستان ۱۷۴۰ کیلومتر، قرقیزستان ۹۶۳ کیلومتر و تاجیکستان ۵۰۰ کیلومتر. سرزمین‌های در امتداد این مرزها، در دوران پساشوروی و طی آن همواره مورد مناقشه بوده‌اند. مرحله دوم، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود که یک رونق تجاری را برای چین رقم زد و سومین مرحله، توسعه روابط دو کنشگر در چارچوب سازمان همکاری‌های شانگهای بود که وجود تهدید تروریسم در منطقه منبعت از خلأ قدرت و ضعف نهادهای اقتصادی و سیاسی در منطقه زمینه‌ساز پیدایش آن بود. گفتگوها در درون سازمان همکاری شانگهای، آن را به کارآمدترین سازمان بین‌المللی در منطقه تبدیل کرد. این پیش‌زمینه، اهمیت بسیار والایی را برای مشارکت چندجانبه با چین نزد کشورهای آسیای مرکزی فراهم رقم زده است (Galyamova, 2011: 288). چین در چارچوب سازمان

همکاری شانگهای عناصری که ممکن بود در آینده موجب برخورد نظامی با آسیای مرکزی شود را برطرف کرد. این سازمان در واقع پیش درآمد امنیت موسع چین بود که تلاش برای امنیت اقتصادی به ویژه تأمین انرژی برای خود و دسترسی به بازار شصت میلیونی منطقه برای فروش کالا حکایت از این امر دارد.

پس از خیزش سریع چین در جهان بعد از جنگ سرد، یک محیط بین‌المللی صلح‌آمیز شرط لازم برای توسعه اقتصادی این کشور تلقی شد که زمینه‌ساز ورود این کشور به نظام بین‌الملل بود. بر این اساس چین شروع به تبلیغ «نظریه جهان هماهنگ»^۱ در پاسخ به تأثیرات منفی تهدید چین کرد. این کشور همچنین سیاست خارجی حُسن همجواری را همراه با تعاملات دیپلماتیک دوجانبه و چند جانبه با کشورهای همسایه خود اعلام کرد. ارتقای روابط با همسایگان نه تنها تهدیدها علیه امنیت ملی را کم می‌کرد، بلکه محیط بین‌المللی با ثبات و صلح‌آمیزی را برای توسعه اقتصادی سودمند فراهم می‌آورد. پایان جنگ سرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بهبود روابط چین و روسیه، سیاست و رفتار چین نسبت به منطقه آسیای مرکزی را مشخص می‌کرد.

حل چالش‌های احتمالی ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به ویژه اختلاف‌های مرزی، اولویت اصلی چین بود. پکن با توجه به تحولات نظام بین‌الملل از جمله کم رنگ شدن امنیت نظامی، ابتدا عناصری که احتمال تنش نظامی را ممکن بود پدید آورد حل کرد و سپس به دیگر جنبه‌های امنیتی در این روابط از جمله اقتصاد توجه کرد. توسعه عمیق روابط چین با آسیای مرکزی از ملاحظات استراتژیک نظیر، مبارزه با تروریسم، بنیادگرایی مذهبی و جدایی‌طلبی و تضمین تقاضای فزاینده انرژی و تولید دستاوردهای اقتصادی برای مناطق غربی کمتر توسعه‌یافته ناشی می‌شود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شروع نفوذ فزاینده چین در آسیای مرکزی بود. شاید اگر در دهه ۹۰ میلادی به این شرایط نگاه می‌کردیم، عنصر امنیت را به درستی اولویت اصلی سیاست خارجی چین در این منطقه می‌دانستیم. همان گونه که در مرحله اول گسترش روابط چین با آسیای مرکزی، رویکرد امنیتی به ویژه امنیت نظامی اولویت اصلی سیاست خارجی این کشور بود، اما تحولات دهه اول قرن ۲۱ از جمله تعریفی متفاوت از امنیت در دوران جنگ سرد و توجه به دیگر ابعاد امنیت به ویژه در حوزه اقتصاد، حاکی از تغییر این شرایط است. تحولات در خود آسیای

^۱ . Harmonious Worldview

مرکزی نیز در این نگرش چین بی تاثیر نبوده است. در سال‌های آغازین استقلال، آسیای مرکزی درصدد کاهش وابستگی به روسیه بود و روس‌ها نیز توان حفظ سلطه بر اقتصاد این کشورها را نداشتند. اولویت اصلی چین هم در دهه ۹۰ میلادی انرژی یا اقتصاد نبود، اما در دهه بعدی به مسأله‌ای مهم برای این کشور تبدیل شد. با این حال تحولات دهه اول قرن ۲۱ نیز نشان داد که امنیت همچنان برای چین مهم است. خشونت در سین کیانگ و شرایط افغانستان و ترس از نفوذ القاعده و طالبان در سین کیانگ، چین را مجبور کرد که همچنان مسائل امنیتی سخت را مورد توجه قرار دهد. تنها زمانی که آمریکا با همراهی ناتو توانست ثبات را به بخش‌هایی از افغانستان برگرداند، مبادلات اقتصادی، انرژی و سرمایه‌گذاری برای گسترش روابط با آسیای مرکزی توجه چین را جلب کرد (Swanstrom, 2011: 27). البته این واکنش چین به مسائل امنیت سخت حاکی از این است که بدون رهایی از تهدیدهای نظامی یا سخت، امنیت اقتصادی متزلزلی پیش رو خواهد داشت یا توجه به دیگر ابعاد امنیت از جمله نفوذ فرهنگی مشکل خواهد بود و این راهبردی بود که چین از آغاز استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی در روابط با آن‌ها در پیش گرفت. همچنین جنبه امنیت اقتصادی چین این تصور را در دولتمردان کشورهای آسیای مرکزی پدید می‌آورد که چین نگرشی تهاجمی به کشورهای آن‌ها ندارد.

با این وجود، طی سال‌های اخیر، بستر همکاری فعالانه با کشورهای آسیای مرکز برای چین چندان هموار نبوده است. بزرگترین مانعی که چین با آن مواجه بود، هراس گسترده در میان نخبگان و عموم مردم بود (Galyamova, 2011: 289). این هراس که بیشتر در قزاقستان و قرقیزستان رواج یافته بود، ناشی از بیمناکی منطقه نسبت به توسعه‌طلبی چین بود که به تدریج با ظهور و شکوفایی شرکت‌های چینی در این کشورها افزایش می‌یافت. با این حال روابط چین با آسیای مرکزی عمیق‌تر شد.

آنچه اکنون چین را تا مرز یک ابرقدرت پیش برده است نه نظام سیاسی این کشور، بلکه نفوذ اقتصادی این کشور در دنیا است. بنابراین پس از امنیت، اقتصاد اولویت اصلی سیاست خارجی این کشور است که نشان‌دهنده پذیرش مفهوم امنیت گسترده در سیاست خارجی پکن است. امنیت انرژی یکی از این مؤلفه‌ها است زیرا رشد اقتصادی چین وابسته به واردات فزاینده انرژی است. از این رو، جذابیت اقتصادی آسیای مرکزی برای این کشور روشن است به گونه‌ای که پکن یکی از شرکای اصلی اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی

است و سهم چین در مبادلات تجاری این کشورها به ۲۰ درصد می‌رسد. تعاملات تجاری این کشور با منطقه آسیای مرکزی بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ به بیش از ۷ میلیارد دلار رسید. برای کشورهای آسیای مرکزی، جذابیت چین برای بازارهای داخلی از حیث دریافت وام و جلب سرمایه‌گذاری است. مشارکت چین در بخش‌های انرژی و حمل و نقل ناگزیر وارد فرایند رقابت با روسیه و آمریکا برای نفوذ بیشتر در منطقه شده است (Tong, Hua, 2012:3). البته چین از اقتصاد به عنوان پاداشی برای کشورهای منطقه استفاده کرده است و آن تضمین حمایت و جنگ علیه سه معضل تروریسم، جدایی طلبی و افراط گرایی در منطقه است. پکن، آسیای مرکزی را بخش اصلی برنامه «توسعه غرب» خود می‌داند تا از این راه ثروت اقتصادی مناطق شهری شرق را در مناطق غربی به ویژه سین کیانگ بازتوزیع و انگیزه‌های جدایی طلبی را نابود کند. منابع انرژی منطقه اهمیت حیاتی برای تنوع بخشی و ایجاد مسیرهای انرژی جدید دارد. چین با سرمایه‌گذاری در بخش حمل و نقل به دنبال تبدیل آسیای مرکزی به یک مرکز منطقه‌ای حمل و نقل است. در حالی که حمل و نقل کالا از چین به اروپا ۴۰ روز طول می‌کشد، این انتقال از راه آسیای مرکزی به کمتر از ده روز می‌رسد (Berkofsky, 2012:3). همان طور که بیان شد میان امنیت موسع چین و امنیت سخت^۱ یا نظامی^۲ یک روند تقویت کننده وجود دارد. چین از اقتصاد برای ترغیب کشورهای آسیای مرکزی به حل مسائلی که جنبه نظامی گری دارند، استفاده کرده است.

چین در پیشبرد راهبرد اقتصادی خود در آسیای مرکزی با تقابل از جانب روسیه نیز رو به رو است. ترجیح روسیه آن است که پکن همچنان در زمینه انتقال انرژی به خط لوله‌هایی که در انحصار روسیه هستند، وابسته باشد. حدود ۸۰ درصد تجارت چین با آسیای مرکزی از راه سین کیانگ صورت می‌گیرد، اما نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد و استدلال روسیه نیز برای مخالفت با نفوذ چین در منطقه بر همین مبنا استوار است، گرایش چین به حضور نظامی در آسیای مرکزی به بهانه تأمین منافع امنیتی و اقتصادی خود است. منطقه نظامی لانزو^۳ در سین کیانگ، مرکز تأمین امنیت در بخش‌هایی از آسیای مرکزی

^۱ . Hard security

^۲ . Military security

^۳ . Lanzhou

است. نگرانی اصلی روسیه نیروهای عملیات ویژه این منطقه است. این گمان، روس‌ها را بر آن داشت که نیروهای نظامی خود را از سال ۲۰۰۸ به این سو از جمله از راه گسترش مشارکت نظامی با قزاقستان در آسیای مرکزی مستقر کنند. بنابراین می‌توان به تقابل دو قدرت روسیه و چین در آسیای مرکزی اشاره کرد. به نظر می‌رسد که چین برای حفظ امنیت و نفوذ اقتصادی در منطقه به حضور نظامی در آسیای مرکزی تمایل پیدا کند که این امر در تقابل با منافع روس‌ها در منطقه است. البته پکن در سیاست خارجی خود نسبت به آسیای مرکزی معتقد است که نه روسیه و نه آمریکا قادر به پذیرش کامل این مسئولیت در منطقه نیستند. پکن همچنین راهبرد خود را نتیجه نوسان‌هایی در روابط دوستانه دوره‌ای روسیه با آمریکا و ناتو می‌داند. این سیاست روس‌ها، چین را مجبور کرده است که به دنبال مسیری مستقل در آسیای مرکزی باشد (Peyrouse, 2010: 5). آمریکا و روسیه دو رقیب بزرگ چین در آسیای مرکزی نیز اولویت‌های اقتصادی به ویژه انرژی را برای خود مهم می‌دانند و این موضوع توجه چین را به امنیت اقتصادی دوچندان کرده است. توجه صرف به ابعاد نظامی امنیت، فضای نفوذ این کشور را کم‌تر می‌کند به گونه‌ای که تعامل پکن را تنها به دولت‌های این کشورها محدود می‌کند. در حالی که گسترش نفوذ اقتصادی به معنای مخاطب قرار دادن مردمان این کشورها نیز است و این یکی از ویژگی‌های امنیت موسع است که صرف دولت‌ها را مخاطب خود نمی‌داند و ملت‌ها نیز وارد این دایره امنیتی می‌شوند. با این وجود، نکته قابل توجه آن است که منطقه‌گرایی در آسیای مرکزی، تنها از طریق یکی از سناریوهای چین، روسیه، غرب یا جنوب آسیا قابل تحقق است و مهم‌تر آن که اکنون چین کامل‌ترین و مناسب‌ترین راهبرد را در قبال منطقه در پیش گرفته است (Galyamova, 2011: 294).

اکنون با گذشت پانزده سال از روابط چین با کشورهای آسیای مرکزی، پیشرفت قابل توجهی در مناسبات چندجانبه این کنشگران پدیدار گشته است. به گونه‌ای که مناقشات مرزی حل شده و چین به یکی از مهمترین عناصر سیستم امنیتی منطقه بدل گشته است. پکن نشان داده است که می‌تواند به عنوان قابل اعتمادترین شریک کشورهای آسیای مرکزی در حفظ امنیت سیاسی منطقه ایفای نقش نماید (Ibid, 2011: 295).

دستاوردهای اقتصادی چین در آسیای مرکزی شگفت‌آور است. تجارت این کشور با آسیای مرکزی به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال رسیده است و دسترسی به نفت و گاز

قزاقستان و ترکمنستان تا حدودی تضمین شده است. تنها در نیمه دوم سال ۲۰۱۰ واردات گاز چین از این دو کشور به ۸۰ تا ۱۰۰ میلیارد متر مکعب در سال رسیده بود. صادرات این کشور به آسیای مرکزی تنها کالاهای مصرفی را در بر نمی‌گیرد. خدمات فنی و تجهیزات راه‌سازی مهم‌ترین بخش صادرات چین به آسیای مرکزی است به گونه‌ای که این منطقه به عنصر مهمی در استراتژی توسعه چین تبدیل شده است. با این حال میزان همکاری اقتصادی و درک خطرها در آسیای مرکزی مستلزم آن است که چین سیاست خارجی واضحی را در این منطقه دنبال کند. خطوط انتقال انرژی آسیای مرکزی به چین در عین حال دلیل مهم دیگری برای مقابله با حضور نظامی خارجی در مجاورت آنها است. به نظر می‌رسد که خروج برنامه‌ریزی شده آمریکا و ناتو از افغانستان در سال ۲۰۱۴ فرصتی برای چین باشد تا حضور نظامی خود را در آسیای مرکزی توجیه کند. با این حال در راهبرد اقتصادی چین، آسیای مرکزی فقط یک هدف نیست، بلکه ابزاری برای دستیابی به سایر اهداف از طریق تلقی آسیای مرکزی به عنوان مسیری برای دسترسی به خلیج فارس و خاورمیانه است. نکته حائز اهمیت در این خصوص آن است که تهران و پکن روابط نزدیکی با هم دارند و حدود ۴۰ درصد صادرات نفت ایران به چین صادر می‌شود. چین علاقمند به دسترسی پایدار و ایمن به منطقه خلیج فارس برای انرژی و تجارت عمومی است که با نیل به این مقصود یک مسیر ترانزیت دریایی شکل می‌گیرد که از دو کشور تاجیکستان و افغانستان نیز عبور می‌کند. چین همچنین در صدد است که از طریق احداث خطوط انتقالی در مسیرهای مهم آسیای مرکزی، دسترسی به بخش‌های مختلف این منطقه را تسهیل کند. ایران و چین هر دو در طرح‌های راه‌سازی (اتصال شمال و جنوب) تاجیکستان سرمایه‌گذاری کرده‌اند. همچنین، طرح خط راه آهن برای اتصال چین به قرقیزستان و ازبکستان مورد بررسی است. طرح دیگر مورد بررسی، ساخت جاده‌ها و خط آهن در مسیر مزار شریف (در شمال افغانستان) و هرات (در غرب این کشور) است. این طرح حتی می‌تواند توجیه‌کننده حضور نظامی چین در افغانستان نیز باشد. اگر این طرح‌ها اجرا شوند، آسیای مرکزی و افغانستان به مسیرهای حمل و نقل مهمی در راهبرد اقتصادی چین تبدیل خواهند شد (Safranchuk, 2012:3). راهبرد اقتصادی چین این کشورها را نیز وارد امنیت موسع (اقتصاد) می‌کند که هر تهدیدی در یک کشور می‌تواند همه را متأثر کند، موضوعی که در نظریه‌های مرتبط با امنیت موسع از جمله مکتب کپنهاگ

اجتماع امنیتی نامیده می‌شود که گسترش پیوندها برابر با کاهش تهدیدها است. این روند همچنین مانع از گرایش بیشتر این کشورها به اردوگاه غرب و روسیه می‌شود. یکی از اهداف راهبرد اقتصادی چین عبور از آسیای مرکزی برای دستیابی به خاورمیانه و منطقه دریای خزر است، چرا که پکن اتکا به منابع انرژی منطقه و سرمایه‌گذاری در این بخش را با توجه به حضور قدرت‌های دیگر مشکل می‌داند. شاهد این مدعا به تعویق افتادن شروع عملیات احداث خط لوله نفت قزاقستان به چین در سال ۲۰۰۶ به دلیل فشارهای آمریکا بود. تحولات مزبور چین را به این نتیجه رساند که سرمایه‌گذاری در بخش انرژی آسیای مرکزی چندان به نفوذ چین در منطقه کمکی نمی‌کند و بازی در منطقه دریای خزر نیز در چارچوب راهبرد اقتصادی این کشور قرار گرفت. تغییر سوخت فسیلی از زغال سنگ به نفت، اهمیت دریای خزر را برای چین دوچندان کرده است. در همین راستا این کشور سعی کرده است واردات انرژی خود از ترکمنستان را به عنوان یکی از مهم‌ترین دارندگان انرژی حوزه دریای خزر افزایش دهد به همین دلیل بود که خط لوله انتقال انرژی در سال ۲۰۰۹ بین دو کشور افتتاح شد. این خط لوله نه تنها دسترسی چین به انرژی زیادی را فراهم کرد، بلکه به طور همزمان اولین جایگزین مهم برای خط لوله روسیه نیز بود (www.nytimes.com/2012/06/09/opinion/in-central-asiahtml). این دستاورد چین را از آن جهت موفق قلمداد می‌شود که این کشور سرمایه‌گذاری‌های انرژی خود را با اهداف سیاسی (مورد توجه غرب) مانند حمایت از تغییر دموکراتیک یا درخواست کسب پایگاه نظامی تلفیق نکرده است. بنابراین چین به قدرت‌های درگیر در دیپلماسی خط لوله در منطقه دریای خزر نیز اضافه شده است. از یک نقطه نظر استراتژیک، نگرانی اصلی چین نسبت به منطقه دریای خزر، نفوذ آمریکا است. در این مرحله منافع پکن با روس‌ها گره می‌خورد (Macedo, 2011:12).

مشابه منطقه خاورمیانه که مانند یک چهارراه در جغرافیای جهان واقع شده است، آسیای مرکزی نیز در راهبرد اقتصادی چین، خاورمیانه دوم تلقی می‌شود. اهداف اصلی راهبرد اقتصادی چین در این منطقه عبارت هستند از: سرعت بخشیدن به توسعه اقتصادی، ایجاد اطمینان و خود اتکایی، مقابله با عوامل محدود کننده چین و گسترش دادن و تنوع بخشیدن دسترسی به منابع طبیعی. ایجاد امنیت در پیرامون چین، اولین مرحله برای رسیدن به توسعه اقتصادی است. یکی از دلایل گسترش فعالیت‌های اقتصادی این کشور با

آسیای مرکزی، ارائه تصویری مطلوب از یک بازیگر منطقه ای است. روابط چین با آسیای مرکزی در چارچوب این اهداف از زمان استقلال منطقه سه مرحله را پشت سر گذاشته است: ۱. ۱۹۹۱-۱۹۹۷ ایجاد روابط دوستانه و حسن همجواری که در این مرحله سیاست و

امنیت اولویت اصلی چین بود؛

۲. ۱۹۹۷-۲۰۰۱: تقویت همکاری در حوزه انرژی، تجارت و امنیت. توافقنامه ۱۹۹۷

چین و قزاقستان در زمینه صادرات نفت و گاز آغازگر این مرحله بود و آسیای مرکزی شریک جدید انرژی چین شد.

۳. ۲۰۰۱ به بعد: توسعه جامع روابط همکاری جویانه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای. شاخص اصلی این مرحله تاسیس سازمان همکاری شانگهای بود که حاکی از وارد شدن روابط چین و آسیای مرکزی به مرحله ای بالاتر بود. در این مرحله امنیت به عنوان زیربنای روابط دو طرف همراه با اقتصاد اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند به گونه ای که آسیای مرکزی در حد حیاط خلوت چین قلمداد می‌شود. بنابراین چین برای اجرای راهبرد اقتصادی خود باید سه پیش شرط امنیت را در این منطقه برآورده کند:

- حل مسائل مرزی مورد مناقشه بین کشورهای آسیای مرکزی و حفظ صلح و

امنیت در مناطق مرزی؛

- گسترش روابط دو جانبه بین چین و آسیای مرکزی با حسن نیت؛

- جلوگیری از قرار گرفتن آسیای مرکزی در سلطه قدرت‌های دیگر که روابط استراتژیک را با چین پیچیده‌تر کند و یا منافع این کشور را در منطقه با تهدید رو به رو کند (Ming, Liu, 2010, 8-12). چین نسبت به ایالات متحده آمریکا، ظرفیت بیشتری به ویژه از لحاظ جغرافیایی برای گسترش نفوذ اقتصادی خود و تشکیل یک جامعه امنیتی دارد. همچنین نهادینه سازی لازم برای این اجتماع قبلا در قالب سازمان همکاری شانگهای پدید آمده است. این سازمان حاصل تهدیدهای امنیتی مشترک اعضا بوده است، اما چارچوب امنیتی آسیای مرکزی با حضور آمریکا بیشتر حالت حبابی دارد و صرف وجود یک قدرت خارجی آن را پایدار نگه داشته است.

راهبرد اقتصادی چین در آسیای مرکزی به درون سازمان همکاری شانگهای نیز کشیده می شود که شامل همه کشورهای آسیای مرکزی به جز ترکمنستان است. با توجه به این که یکی از اهداف اصلی راهبرد اقتصادی پکن دستیابی به منابع انرژی است، این سازمان به همراه اعضایش ظرفیت بالایی را برای چین پدید آورده است. اگر ایران را نیز با منابع انرژی ای که دارد در سازمان لحاظ کنیم، اهمیت سازمان چند برابر می شود. در این سازمان هم بزرگترین دارندگان انرژی جهان (روسیه و ایران) و هم بزرگترین مصرف کنندگان انرژی دنیا (چین) حضور دارند که می تواند نقش متوازن کننده ای در برابر سازمان اپک داشته باشد. این ظرفیت به چین امکان می دهد در دیپلماسی انرژی دنیا نقش پررنگ تری را اجرا کند.

منافع بلند مدت چین

راهبردهای اساسی سیاست خارجی چین در فراسوی مرزهای آسیای مرکزی تعریف شده اند. در واقع پکن بر روابط با ایالات متحده، همگرایی منطقه ای در آسیا، مشارکت با ژاپن و اتحادیه اروپا و بهبود روابط با هند متمرکز است (Troitskaia, 2011). در این سیاق سیاست خارجی، همسایگان چین که پیشتر بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بودند، جایگاه نسبتاً کمتری را به خود اختصاص داده اند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی هدف اصلی چین حفظ ثبات در مرزهای شمال و شمال غربی بود. آسیای مرکزی در منظر چین نه تنها بخشی از شوروی سابق، بلکه بخشی از جهان اسلام است که چین امیدوار است به واسطه آن به اهدافی چون ائتلاف بلندمدت با پاکستان، مشارکت بلندمدت با ایران، عربستان سعودی و افغانستان دست یابد. منطقه آسیای مرکزی همچنین زمینه ساز روابط تازه ای از همکاری و رقابت میان چین و هند می باشد. رسیدن به چنین اهدافی نیازمند باز تعریف امنیت از سوی پکن است. امنیت سخت یا نظامی نمی تواند مشارکت کشورهای چین و ایران و عربستان که به ویژه حامی غرب است، را جلب کند. در حالی که تعریف موسع از امنیت به ویژه اقتصاد، می تواند این کشورها را به مشارکت با چین ترغیب کند.

مهم ترین منافع چین در آسیای مرکزی عبارت می باشد از:

۱. ممانعت از تبدیل شدن آسیای مرکزی به پایگاهی برای فعالیت های اویغورها؛

۲. جلوگیری از تبدیل شدن آسیای مرکزی به نیروی برهم زننده ثبات منطقه که لاجرم چین را وادار به مداخله در مسائل امنیتی فرامرزی خواهد نمود؛

۳. کنترل بخشی از منابع هیدروکربن و سایر مواد خام و ثروت‌های طبیعی آسیای مرکزی؛

۴. همسو ساختن آسیای مرکزی با راهبرد جهانی بازار چین و استفاده از این منطقه برای دسترسی به شمال و غرب.

۵. همان طور که مشخص است دو هدف نخست پکن در چارچوب امنیت سخت قرار می‌گیرد در حالی که دو مورد دیگر نشانگر اهمیت امنیت موسع (اقتصاد) است. نزدیکی چین به منطقه آسیای مرکزی، اگرچه از جنبه‌های متعدد، یک امتیاز محسوب می‌شود، چالش‌هایی را نیز به همراه داشته است: همجواری قومی با جهان اویغور بیش از آنکه یک فرصت به شمار آید، خطر محسوب می‌شود. همچنین افغانستان آسیب‌پذیر و پاکستان بی‌ثبات یک محیط منطقه‌ای منفی را برای چین رقم زده است. اولویت منافع پکن در آسیای مرکزی برخاسته از ثبات داخلی در سین کیانگ، روابط همسایگی خوب با دولت‌های منطقه و تبدیل سین کیانگ و آسیای مرکزی به راه‌های انتقال کالاهای تولیدی برای بازارهای جدید چین می‌باشد.

سازمان همکاری شانگهای و رویکرد امنیتی چین

یکی از مهم‌ترین راهبردهای اقتصاد چین، عضویت در سازمان همکاری شانگهای و عمق بخشیدن به روابط اعضا است. اقتصاد و تجارت در روابط خارجی چین از اولویت برخوردار است به طوری که می‌توان از مفهوم سیاست خارجی توسعه‌گرا برای این کشور استفاده نمود (Julie, 2011: 12). تداوم سیاست درهای باز و ادامه روند تنش‌زدایی در عرصه سیاست خارجی، پذیرش اصول اقتصاد بازار در عرصه اقتصاد داخلی و خارجی، ایجاد پیوندهای گسترده اقتصادی و تجاری با کشورهای پیشرفته و سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی و تجاری از جمله سازمان تجارت جهانی، موجبات رشد و توسعه اقتصادی چین را طی دو دهه اخیر فراهم ساخت. در این میان، حضور موثر در سازمان‌های منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین راهبردهای پکن برای حفظ و افزایش توان اقتصادی خود می‌باشد. حضور پررنگ

چین در سازمان‌های منطقه‌ای، نمونه‌های عینی این راهبرد به شمار می‌رود. روابط در سازمان همکاری شانگهای، اگرچه نخست در چارچوب حل مسائل امنیتی سخت مطرح بود، اما ماندن در این سطح به معنای رکود در سازمان است و راه حل اصلی خروج از این تهدید، ایجاد پیوند بین موضوع‌های دیگر به ویژه اقتصاد و امنیت است.

شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای فرصت جدیدی را پیش روی رهبران چین قرار داد تا علاوه بر همکاری‌های دفاعی و امنیتی، همکاری در حوزه‌های اقتصادی و تجاری را توسعه بخشد. حضور چین در این سازمان فرصتی برای اقتصاد رو به رشد چین فراهم کرد تا از یک سو بازار مصرف گسترده کشورهای عضو را به عنوان بازار هدف برای صادرات محصولات چینی در اختیار بگیرد و از سوی دیگر بتواند زمینه رشد سریع‌تر اقتصادی را فراهم نماید (Mariani, 2013:4). در این میان، حجم بزرگی از مناسبات اقتصادی چین با اعضای سازمان همکاری شانگهای را بخش انرژی تشکیل می‌دهد. دلیل این امر نیاز گسترده چین به انرژی وارداتی است.

در واقع، رشد سریع اقتصادی چین در سال‌های اخیر، موجبات افزایش گسترده مصرف انرژی در این کشور را فراهم آورده است. به عنوان مثال، مصرف نفت این کشور بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ دو برابر شد و به ۶/۸ میلیون بشکه در روز رسید. رشد مصرف چین به قدری سریع صورت گرفت که این کشور در سال ۲۰۰۳ با پیشی گرفتن از ژاپن به دومین مصرف کننده نفت در جهان تبدیل شد. بنا به گزارش آژانس بین‌المللی انرژی^۱، میزان مصرف نفت چین در سال ۲۰۰۹ به رقم ۴/۱ میلیون بشکه در روز و در سال ۲۰۱۰ به رقم ۴/۵ میلیون بشکه در روز رسید. (IEA, 2010) برخی برآوردها حاکی از آن است که مصرف نفت این کشور تا سال ۲۰۲۰ به ۱۲ میلیون بشکه در روز و تا ۲۰۳۰ به ۱۶ میلیون بشکه خواهد رسید و میزان نفت وارداتی آن به ۷ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ و ۱۱ میلیون بشکه در ۲۰۳۰ خواهد رسید. در واقع، طی دو دهه آینده، مصرف نفت چین سالانه رشدی معادل ۴/۵ درصد خواهد داشت. نرخ رشدی که دو برابر متوسط نرخ رشد جهانی و چهار برابر نرخ رشدی است که احتمالاً کشورهای توسعه‌یافته تجربه خواهند کرد (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۷). همچنین مصرف گاز طبیعی نیز رشد فزاینده‌ای در سال‌های اخیر داشته است به گونه‌ای که چین را وادار به

^۱. International Energy Agency (IEA)

افزایش واردات گاز طبیعی از طریق خطوط لوله و نیز گاز طبیعی مایع^۱ نموده است. بنا بر گزارش شرکت ملی نفت چین در حالی که واردات گاز این کشور در سال ۲۰۰۹ معادل ۸/۳ میلیارد متر مکعب در سال بود به فاصله یک سال، یعنی در سال ۲۰۱۰ به بیش از ۱۰ میلیارد متر مکعب رسید (Business Spectator, 2010).

اما به عنوان یکی از جدی‌ترین چالش‌ها در بخش انرژی تنوع اندک منابع نفت وارداتی نگرانی‌هایی جدی در میان کارشناسان چینی پدید آورده است. امروزه نزدیک به ۵۸ درصد از واردات انرژی چین از خاورمیانه تامین می‌شود و تا سال ۲۰۱۵ این مقدار به ۷۰ درصد می‌رسد. (The Institute for the Analysis of Global, Security, 2010:10) این نگرانی‌ها به واسطه آسیب‌پذیری منطقه از درگیری‌های نظامی تشدید شده است. از این رو، جمهوری خلق چین درصدد است تا خود را از وابستگی به این منطقه برهاند (Arkhangelkiy, 2008:3). دغدغه چین درباره نفت خاورمیانه شبیه به نگرانی ایالات متحده آمریکا از وابستگی به نفت خاورمیانه و نگرانی اروپا از وابستگی به انرژی روسیه است. نقطه مشترک هر سه مورد، وابستگی به یک منطقه خاص است. در واقع، چین در دیپلماسی نفتی خود می‌کوشد به چند مؤلفه عمل نماید: اول این که، تلاش می‌کند تا وابستگی خود را به خلیج فارس به عنوان منطقه تحت نفوذ آمریکا کاهش دهد. دوم آن که چین به دنبال برقراری ارتباط با آن دسته از تولیدکنندگان نفت است که کمتر تحت تاثیر سیاست‌های آمریکا هستند. این امر سبب می‌شود، تاثیرگذاری و نفوذ آمریکا بر جریان انتقال انرژی به چین کاهش یابد. سوم این که چین می‌کوشد تا به یک رابطه دو جانبه با تولیدکنندگان نفت دست یابد تا در حد امکان در برابر نوسانات تولید از خود مراقبت کند. مورد چهارم این که تلاش چین جهت تأمین نفت مورد نیاز خود از آسیای مرکزی و روسیه است. چرا که انتقال انرژی از این نقاط به چین از طریق زمینی بوده و سیطره دریایی آمریکا از این جهت بی اثر می‌گردد (امامی میبیدی و اسماعیلی، ۱۳۸۷:۲۰). راهبرد اقتصادی چین دو منطقه اصلی بیضی استراتژیک انرژی (خلیج فارس و دریای خزر) را به هم متصل می‌کند تا نفوذ خود را نسبت به یک ناحیه کمتر کرده و هم کشورهای قرار گرفته در این محیط را در گفتمان امنیتی خود، امنیت اقتصادی، شریک کند.

¹. Liquefied Natural Gas (LNG)

اما جدای از این مسائل در سال‌های اخیر همکاری‌های بسیار گسترده‌ای بین روسیه و چین در بخش انرژی شکل گرفته است به گونه‌ای که هم اکنون فدراسیون روسیه پنجمین صادرکننده بزرگ نفت به چین به شمار می‌رود. همکاری دو کشور در حوزه انرژی یکی از مهم‌ترین زمینه‌های روابط اقتصادی و تجاری دو کشور است. منافع چین و روسیه در برخی از حوزه‌ها مکمل هم نیز است. روسیه مجبور به توسعه بخشیدن به بخش خاوری خود از طریق توسعه حوزه‌های انرژی است و چین نیز نیازمند تنوع بخشی بیشتر به واردات نفت است که از خاورمیانه با وجود بحران‌های متعدد تامین می‌شود. اما به‌رغم ظرفیت‌های فراوان و هم‌مرز بودن دو کشور، محموله‌های نفتی روسیه همچنان از طریق خطوط راه آهن به چین منتقل می‌شود.

علاوه بر تنوع بخشی به واردات، همان‌گونه که روسیه توسعه بخش‌های خاوری خود را در سر می‌پروراند، چینی‌ها نیز توسعه شمال باختری خود به ویژه منطقه سین‌کیانگ را به طور جدی در دستورکار خود قرار داده‌اند. در واقع در راستای منافع مکمل توسعه بخش خاوری روسیه و بخش شمال باختری چین بود که در دسامبر ۲۰۰۴ نخست وزیر وقت روسیه، میخائیل فرادکوف قراردادی را در زمینه طراحی و ساخت خط لوله نفت پاسفیک - سیبری شرقی^۱ با مقامات چینی به امضاء رساند و در پی آن نیز شرکت ترانس نفت روسیه طرحی را مطرح کرد که با اجرای آن خط لوله خلیج تیشیت - پیر یو زانیآ تا سال ۲۰۲۰ تکمیل می‌شود. هزینه این طرح ۱۶ میلیارد دلار برآورد شده است و نفت روسیه را به کشورهای شرق آسیا منتقل و در این میان چین ۳۰ میلیون تن از ۸۰ میلیون تن نفت برنامه‌ریزی شده را دریافت خواهد کرد (Morozov, 2008:5). ضمن آن که این کشور بابت انتقال نفت روسیه به بازارهای شرق آسیا، حق ترانزیت به نسبت قابل توجهی نیز دریافت خواهد نمود که این امر به رشد اقتصادی این کشور و نیز توسعه مناطق داخلی آن کمک شایانی خواهد کرد. همچنین مطابق پروتکل امضاء شده توسط شرکت ترانس نفت روسیه و شرکت ملی نفت چین،^۳ طرفین در زمینه طراحی و ساخت خط لوله نفت به اسکورودینو^۴ در مرز چین در

-
- 1 . Eastern Siberia-Pacific Oil Pipeline
 - 2 . Taishet -Perevoznian Bay
 - 3 . China National Petroleum Corporation (CNPC)
 - 4 . Skovorodino

حال فعالیت هستند. همچنین بانک روسی و شکنوم^۱ مسئولیت تأمین مالی خط لوله سیبری شرقی - اقیانوس آرام را برعهده دارد (Mariani, 2013: 15).

از سوی دیگر، خط لوله نفت از آتاسو^۲ قزاقستان به آلاشانکوی^۳ چین نیز از سال ۲۰۰۶ آغاز به کار کرده است. طول این خط لوله نفت ۹۶۲/۲ کیلومتر و ظرفیت آن ۲۰ میلیون تن در سال محاسبه شده است. این خط لوله می‌تواند در آینده به دریای خزر متصل شود. ضمن این که در چارچوب یک طرح ۱۶ میلیارد پوندی، بخش اول طرح انتقال نفت منطقه سیبری به منطقه داچینگ^۴ در شمال غربی چین در ۲ ژانویه ۲۰۱۱ افتتاح گردید که قادر به انتقال بیش از ۱۵ میلیون تن نفت از روسیه به چین است. طبق برنامه پیش‌بینی شده، قرار است بخش دوم این خط لوله نیز به طول ۴۷۰۰ کیلومتر تا اواسط سال ۲۰۱۴ تکمیل و عملیاتی شود (Oil and gas News, January 2, 2011). نکته شایان توجه در این میان، اهمیت این خط لوله در ارتباط با مسائل داخلی چین است. غرب چین در مقایسه با شرق این کشور از توسعه و رفاه بسیار کمتری بهره‌مند شده است. این امر در درازمدت ممکن است به بی‌ثباتی داخلی بی‌انجامد. بنابراین با انتقال نفت قزاقستان به غرب چین (منطقه سین‌کیانگ)، می‌توان قدم مؤثری در راستای توسعه این نواحی برداشت. سین‌کیانگ برای دولت مرکزی چین حائز اهمیت استراتژیک زیادی است و از این‌رو، مقامات چینی در صدد هستند با توسعه اقتصادی این منطقه از بروز ناامنی و بی‌ثباتی در آن جلوگیری به عمل آورند. خط لوله قزاقستان - چین به همراه تعداد زیاد دیگری از پروژه‌های زیربنایی که توسط کشورهای آسیای مرکزی پیشنهاد شده است در راستای استراتژی چین در زمینه توسعه مناطق غربی می‌باشد (امامی میبیدی و اسماعیلی، ۱۳۸۷: ۲۵). با این استراتژی، پکن ضمن تأمین منافع اقتصادی خود در خارج از مرزها، امنیت داخلی خود را با اولویت بخشیدن به اقتصاد و کم‌رنگ شدن امنیت سخت تأمین می‌کند.

مجموع مباحث یادشده نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از اهداف و منافع سیاسی، دفاعی - امنیتی و اقتصادی در حمایت رهبران چین از تقویت سازمان همکاری شانگهای تأثیرگذار بوده است. تقویت رویکرد منطقه‌گرایی و کوشش برای تحقق ایده جهان چندقطبی

1 . Veshekonom Bank – VEB

2 . Atasu

3 . Alashankou

4 . Daqing

در سطح سیاسی؛ مقابله با تهدیدهای امنیتی داخلی به ویژه جریان‌های تجزیه‌طلب و افراطی در مناطقی مانند سین کیانگ، ایجاد ساز و کار امنیت منطقه‌ای در آسیای مرکزی در سطح دفاعی-امنیتی و گسترش بازارهای مصرف برای محصولات چینی و ایجاد امنیت انرژی از طریق گسترش واردات انرژی از روسیه و کشورهای آسیای مرکزی در سطح اقتصادی از جمله مهم‌ترین اهداف و منافع پکن به شمار می‌رود که نقش به‌سزایی در نزدیکی این کشور به فدراسیون روسیه و در نهایت شکل‌گیری و تحول سازمان همکاری شانگهای ایفا کرده است. گسترش دامنه مسائل امنیتی از طیف حل مسائلی که ممکن است به درگیری نظامی منجر شود به مسائل اقتصادی، نشانگر اهمیت موضوع امنیت موسع در سیاست خارجی این کشور است.

نتیجه‌گیری

استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، نگاه امنیتی چین را به منطقه دگرگون کرد. اگر در دوره شوروی نگاه ایدئولوژی-امنیت محور در روابط پکن و مسکو حاکم بود در دوره جدید امنیت دست بالا را داشت. شرایط جمهوری‌های آسیای مرکزی، اگرچه تهدید جدی و مستقیمی برای نظام سیاسی چین نمی‌باشد، اما به دلایل متفاوتی بر روی ثبات این کشور اثر گذارند. از این رو می‌توان گفت که امنیت مؤلفه اساسی شروع روابط چین با این کشورها گردید. ابتدا مسأله مرزها در قالب سه جمهوری همسایه-تاجیکستان، قرقیزستان و تاجیکستان-پایه روابط جدید شد و سپس بحث از سه ضلع شیطانی بنیادگرایی، جدایی‌طلبی و تروریسم روابط امنیتی چین را به کل جمهوری‌های آسیای مرکزی گسترش داد. از طرفی، تحولات آسیای مرکزی رویکرد انباشت قدرت در درون چین را تبدیل به جست و جوی امنیت در بیرون از مرزها کرد و نگاه رابطه‌ای را در گفتمان امنیتی چین حاکم کرد. خلاء قدرت پدید آمده و ترس از ورود بازیگران فرامنطقه‌ای در بین کشورهای آسیای مرکزی، رویکرد امنیت موسع را در نگاه چین پدید آورد و آن گسترش موضوع امنیت به حوزه مسائل اقتصادی با تأکید بر انرژی بود تا تنها یک دیپلماسی تک موضوعی را در منطقه دنبال نکند.

امروزه، چین در آسیای مرکزی به عنوان یک قدرت نوظهور جهانی به شمار می‌رود. این مسأله نه صرفاً از بعد اقتصادی، بلکه همچنین از حیث سیاسی و امنیتی است. البته

چین به آسیای مرکزی تنها به عنوان یک هدف نگاه نمی‌کند. دستیابی به منابع انرژی خاورمیانه از یک راه زمینی، توجیه‌گر نگاه ابزارگرایانه چینی‌ها است. همین موضوع چین را واداشته در پی نقشی مهم در دیپلماسی خطوط لوله و حمل و نقل آسیای مرکزی باشد. بنابراین پیوند ناگسستنی میان راهبرد امنیتی - اقتصادی چین در آسیای مرکزی پدید آمده است. به گونه‌ای که این کشور ابتدا به حل مسائل امنیتی سخت پرداخت تا زمینه گسترش روابط به حوزه اقتصاد نیز فراهم شود. چرا که در چارچوب امنیت موسع، نگاه تک بعدی به امنیت مورد پذیرش نیست. همچنین این کشور سعی کرده است جنبه نهادی هم به این موضوع‌ها بدهد. سازمان همکاری شانگهای شاید یکی از نتایج ملموس این تلاش‌ها باشد. امنیت‌زدایی چین در کنار آسیای مرکزی در قالب سازمان همکاری شانگهای، گسترش موضوعی روابط را در این چارچوب فراهم کرد که مهم‌ترین جنبه آن مؤلفه اقتصاد - انرژی است. سازمان همکاری شانگهای اکنون بلوکی است که هم شامل بزرگ‌ترین دارندگان و تولید کنندگان انرژی - روسیه و ایران (به عنوان عضو ناظر) - و هم یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان انرژی دنیا (چین) است. این موضوع به چین این امکان را می‌دهد انرژی مورد نیاز خود را با دسترسی به دو منطقه دریای خزر و خاورمیانه تأمین کند. بنابراین پکن کسب امنیت از راه ارتباط با دیگران را ابزاری برای تأمین امنیت در داخل می‌داند. این رویکرد همچنین ابزاری برای مقابله با سیاست آمریکا در منزوی کردن چین در آسیای مرکزی است. از منظر کلان چین به نظر می‌رسد که پکن توانسته است دو مقوله اقتصاد و امنیت را در سه سطح نظام بین الملل، منطقه‌ای و داخلی به هم پیوند دهد. هنر دیگر چینی‌ها این بوده است که این تلفیق را به چنان ظرافتی به انجام رسانند که این استراتژی جدید و نوظهور آنها نه تنها منشاء تهدید برای سایر بازیگران تلقی نشود، بلکه تا حد قابل توجهی با دغدغه‌های امنیتی و سیاست‌های تعاملی اقتصادی آنها نیز همپوشانی داشته باشد.

منابع و مأخذ

- بوزان، بری (۱۳۷۸)، مردم، دولت‌ها و هراس، ویراستار: مجتبی عطارزاده، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دی ویلیامز، پل (۱۳۹۰)، درآمدی بر بررسی‌های امنیت، ترجمه: علیرضا طیب، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای در طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- Andrews-Speed, Philip, Xuanli Liao and Ronald Dannreuther (2002), "The Strategic Implications of China's Energy Needs", Oxford University Press for the IISS, Adelphi Paper No. 346.
- Berkofsky, Axel (2012), "China's Strategic Involvement in Central Asia Strategies, Results and Obstacles", Available at: [www.ispi online.it/it/documents/analysis-12a-2012pdf](http://www.ispi.online.it/it/documents/analysis-12a-2012pdf).
- Boland, Julie (2011), "Ten Years of the Shanghai Cooperation Organization: A Lost Decade? A Partner for the U.S.?" Available at: www.brookings.edu/-/media/research/files/papers/2011/6/78_english78-cooperation-organization.Pdf, Accessed on: 10/4/2013.
- Doi, Naoko (2010), "Kazakhstan Energy out Look", Available at: <http://eneken.ieej.orl>, Accessed on: 12/9/2013.
- Galyamova, Venera (2011), "Central Asian Countries and China: Managing the Transition" in: *Making New Partnership: A Rising China and its Neighbors*, China: Social Sciences Academic Press. Available at: www.country_studies.us/Turkmenistan/220.html, Accessed on: 3/11/2013.
- Macedo, Jose (2011), "What is Driving the US, Russia and China in Central Asia: New Great Game", 16 May, Available at: www.dundee.ac.uk/cepmlp/gateway/files.php.
- Mariani, Bernardo (2013), "China's role and interests in central Asia", Available at: <http://www.saferworld.org.uk/downloads/pubdocs/chinas-role-and-interests-in-central-asia.pdf>.
- Ming, Hung, Liu (2010), "China's Foreign Policy in Central Asia", Available at: www.academi.a.edu/719943/chinas_foreign.

- Peyrouse, Sebastien (2010), “Military Cooperation between China and Central Asia: Break Through, Limits, and Prospects” in: *China Brief*, the Jamestown Foundation, Vol. 10, No.5.
- Peyrouse, Sebastien, Jos Boonstra, and Marlene Laurelle (2012), “Security and Development Approaches to Central Asia, The EU Compared to China and Russia”, *EUCAM*, May.
- Safranchuk, Ivan (2012), “China’s Stakes in Central Asia”, Available at: www.foi.se/global/V/A5r/20_kunskap/s/c3/a4_kerhetspolitiska, Accessed on: 15/7/2013.
- Swanstrom, Niklas (2011), “China and Greater Central Asia: New Frontiers?” Available at: www.SilkroadStudies.org/new/docs/SilkroadPapers/1112Swanstorm.pdf.
- Tong, Sarah, Hua (2012), “China Intensifies Economic Relations with Central Asia”, Available at: www.eai.nus.edu.sg/BB697.pdf.
- US Department of Defense (DoD) (2006), “Military Power of the People’s Republic of China 2006”, *Annual Report to Congress* (Washington, DC: DoD).
- www.cia.gov/library/publications/world-fact-book/20403html, Accessed on: 12/10/2013.
- www.globalsecurity.org/military/world/centralasia/uzbek-energy.htm, Accessed on: 12/7/2013.
- www.iea.org/stats/gasdata.asp?country, Accessed on: 12/7/2013.
- www.indexmundi.com/CentralAsia/countries, Accessed on: 5/7/2013.
- www.kepco.ir/default.aspx?tabID=1281, Accessed on: 5/10/2013.
- www.nytimes.com/2012/06/09/opinion/in-central-asia.html, Accessed on: 5/7/2013.
- www.tajik-gateway.org, Accessed on: 5/7/2013.